

Received:2022/11/20

Accepted:2023/1/29

Vol.22/No.83/Spring2025

scientific quarterly journal of Islamic mysticism

erfan.eslami.zanjan@gmail.com

<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

<https://doi.org/10.71502/mysticism.2025.1201941>

Mystical Themes in the Novel "Chahe Babel" by Reza Ghasemi

Hossein Ahadi GHurtolmush, Bizhan Zahiri Nav^{}, Hossein Novin*

PhD Student, Persian Language & Literature, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.

Professor, Persian Language & Literature, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.

**Corresponding Author, zahirinav@yahoo.com*

Associate Professor, Persian Language & Literature, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.

Abstract

In this article, the investigation and analysis of mystical themes in the novel "Chahe Babel" by Reza Ghasemi has been done. The library research method is written analytically and descriptively. The importance and necessity of conducting research was the significant frequency of mystical themes in the novel. In this regard, the most important mystical themes used in the novel, such as the need for peace in the busy modern life, the feeling of homelessness, angels, meditation, self-knowledge, trying to ascend from the world, the past world, the sanctity of the number seven, love and its types were investigated. The results of the research showed that Ghasemi created characters in the novel "Chahe Babel" who turned to mysticism and spirituality due to an identity crisis and fatigue from everyday life. These characters think of themselves as statues with cut wings and trapped in a world full of boredom. They wish to ascend to the sky of truth has ignited in their being. In general, Reza Ghasemi adapted the story of "Harut and Marut" and created a story whose characters, like Harut and Marut, have sinned in the world and deserve to fall into a world whose pleasures are fleeting and whose pain and sorrows are fatal and tend towards mysticism and ascension from the world. It is seen in all aspects of their lives.

Keywords: Reza Ghasemi, Chahe Babel, mystical principles, identity crisis, spirituality.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۹

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

دوره ۲۲- شماره ۸۳- بهار ۱۴۰۴- حصص: ۲۳-۳۸

بن‌مایه‌های عرفانی در رمان «چاه بابل» اثر رضا قاسمی

حسین احدی قورتولمش^۱

بیژن ظهیری‌ناو^۲

حسین نوین^۳

چکیده

در این مقاله به بررسی بن‌مایه‌های عرفانی در رمان «چاه بابل» اثر رضا قاسمی پرداخته شده است. روش تحقیق کتابخانه‌ای و به شیوه تحلیلی و اهمیت و ضرورت انجام تحقیق، بسامد قابل توجه بن‌مایه‌های عرفانی در رمان است. در همین راستا، مهم‌ترین بن‌مایه‌های عرفانی به‌کاررفته در رمان از جمله ضرورت کسب آرامش در زندگی پرده‌دغه مدرن، غربت‌اندیشی، فرشتگان، مراقبه، خودشناسی، تقلای عروج، عالم ذر، تقدس عدد هفت، عشق و انواع آن بررسی شد. نتایج پژوهش نشان داد که قاسمی در رمان «چاه بابل» شخصیت‌هایی خلق کرده که به دلیل بحران هویت و دل‌زدگی از روزمره‌های زندگی به عرفان و معنویت روی آورده‌اند. این شخصیت‌ها خود را همانند مجسمه‌هایی با بال‌های بریده می‌پندارند که در دنیا اسیر ملکوت ملال شده‌اند و شوق عروج به آسمان حقیقت در نهاد آن‌ها شعله‌می‌کشد. در مجموع، رضا قاسمی با اقتباس از داستان «هاروت و ماروت» داستانی آفریده که شخصیت‌های آن همانند هاروت و ماروت در دنیا مرتکب گناهانی شده‌اند و عقوبت آن، هبوط در دنیایی است که لذت آن زودگذر و رنج و غم آن جان‌گداز است و میل به عرفان و صعود از فرش به عرش در تمامی ابعاد زندگی آن‌ها مشاهده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: رضا قاسمی، رمان چاه بابل، بن‌مایه‌های عرفانی، بحران هویت، معنویت.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

۲- استاد گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. نویسنده

مسئول: zahirinav@yahoo.com

۳- دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

۱- پیشگفتار

عرفان، از جمله اندیشه‌های مهم در فرهنگ گذشته ایرانی بود که با ورود مدرنیته، مانند بسیاری از گفتمان‌های دیگر در جامعه ایرانی به حاشیه رانده شد و یا اینکه آن جایگاه اصلی را که در فرهنگ سنتی داشت، ازدست داد. باین‌حال، عده‌ای کوشیدند تا این گفتمان را دوباره به شیوه‌های مختلف و با صبغه‌های نو زنده کنند. تعاریف متعددی از عرفان توسط پژوهشگران و عرفا ارائه شده است؛ از جمله این که «عرفان، علم به حضرت حق سبحان است از حیث اسماء، صفات و مظاهرش و علم به احوال مبدأ و معاد و به حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به ذات احدی حق تعالی و معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگناهای قیدوبند جزئیات و پیوستن به مبدأ خویش» (یثربی، ۱۳۸۴: ۲۵-۲۸).

محمدتقی جعفری از متفکران بزرگ معاصر کوشید تعریفی نو از عرفان ارائه دهد: «عرفان اسلامی عبارت است از گسترش و اشراف نورانی من انسانی بر جهان هستی، به سبب قرارگرفتن من در جاذبه کمال مطلق که به لقاءالله منتهی می‌گردد» (جعفری، ۱۳۷۱: ۱۳).

در دهه‌های اخیر و پس از پیدایش داستان در ایران، مضامین عرفانی علاوه بر شعر و نظم، در ادبیات داستانی نیز انعکاس یافته و نویسندگان با رویکردها و انگیزه‌های مختلف به این مضامین نظرافکننده اند. اگرچه مضامین عرفانی به مفهوم سنتی آن در رمان‌های معاصر کمتر به چشم می‌خورد، اما بروز بحران هویت -که یکی از پدیده‌های دوره مدرن بوده و «نوعی دیگر از بحران هویت، در مفهوم عام آن، بحران هویت اجتماعی و ملی است» (دستجردی، ۱۴۰۰: ۸۳)- باعث شده تا گرایش به عرفان در مفهوم عام آن در ادبیات داستانی خود را نشان دهد. به مفهوم دیگر، اگرچه رواج برخی مکاتب مادی‌گرایانه در ادبیات باعث کمرنگ شدن صبغه‌های معنوی و عرفانی زندگی شخصیت‌ها در داستان‌های مدرن و پسامدرن شده، اما فطرت کمال‌گرای انسان هرگز از جستجوی هویت و فلسفه حقیقی آفرینش چشم پوشی نکرده و این نیاز را در تمایل به قرائتی جدید از عرفان جستجو کرده است. بنابراین گرایش به عرفان و معنویت در لایه‌های زیرین روایت‌ها به حیات خود ادامه داده و ظرفیت خوبی نیز در جهت عمق‌بخشی به مفاهیم و خروج از بن‌بست‌های روایتی پیش روی نویسنده ایجاد کرده است.

رمان «چاه بابل» اثر رضا قاسمی از رمان‌هایی است که قاسمی در آن مرزهای اسطوره و عرفان و مفاهیم زندگی مدرن را در هم آمیخته و معجونی به دست داده که هم از لحاظ روایت داستانی و هم از

منظر غنای مفاهیم و بن‌مایه‌ها، عمیق و پُرکشش است. در این رمان با شخصیت‌هایی سروکار داریم که هرکدام دغدغه‌های خود را دارند اما در مجموع، موضوع بحران هویت در زندگی اغلب آن‌ها موج-می‌زند و گویی این شخصیت‌ها گمشدگانی هستند که از عالم معنا هبوط کرده و در جستجوی خویشتن خویش‌اند. همین حس دور ماندن از اصل خویش باعث می‌شود که در این رمان به برخی بن‌مایه‌های عرفانی همچون حس هبوط، عشق حقیقی و مجازی، گمشدگی و بحران هویت، کمال‌گرایی و مضامینی از این دست اشاره شده و شخصیت‌های رمان به عرفان به چشم نوشدارو بنگرند.

بنابراین هدف تحقیق، بررسی و تبیین بن‌مایه‌های عرفانی در رمان «چاه بابل» است. با توجه به اینکه برخی شخصیت‌های رمان در اثر مشکلاتی که با آن مواجه می‌شوند، به عرفان روی می‌آوردند، بنابراین کنکاش در انگیزه این شخصیت‌ها و یافتن چرایی گرایش آن‌ها به کسب آرامش از طریق عرفان، مهم‌ترین هدف انجام پژوهش است.

۲- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

رمان «چاه بابل» اثر رضا قاسمی اثری چندلایه و پیچیده است که علاوه بر مضامین اساطیری، برخی بن‌مایه‌های عرفانی نیز در آن دیده می‌شود. زیرساخت این رمان بر داستان اسطوره‌ای «چاه بابل» شکل-گرفته و دو خط روایتی دیگر نیز به موازات بُعد اسطوره‌ای رمان جریان دارد؛ یکی مربوط به دوران قاجار است و دیگری در دوره معاصر و در کشوری غربی روایت می‌شود.

در این رمان با شخصیت‌هایی مواجه می‌شویم که اغلب گذشته‌ای پرماجرا دارند و مشکلات فراوانی تجربه کرده‌اند. بحران هویت تقریباً درد مشترک شخصیت‌های رمان است و گرایش به عرفان و معنویت در رمان مشاهده می‌شود. در این پژوهش برآنیم تا بن‌مایه‌های عرفانی در این رمان را بررسی و تحلیل کنیم تا پاسخ پرسش‌های زیر را به دست دهیم:

- مهم‌ترین بن‌مایه‌های عرفانی در رمان «چاه بابل» کدام‌اند؟
- علت گرایش به عرفان و معنویت در رمان «چاه بابل» چیست؟
- بحران هویت و حس گمشدگی چه نقشی در گرایش شخصیت‌های داستان به عرفان دارد؟

۳- پیشینه تحقیق

در زمینه بررسی بن‌مایه‌های عرفانی رمان «چاه بابل» تحقیقی نوشته نشده اما در زمینه بررسی ساختار یا محتوای این رمان چندین پژوهش موجود است؛ از جمله:

- پریسا احمدی (۱۴۰۱) در رساله «بررسی تطبیقی نشانه‌شناسی فرهنگی رمان‌های رضا قاسمی و بهاء طاهر با تکیه بر آرای یوری لوتمان» به بررسی سه الگوی تعریف‌شده: طبیعت و فرهنگ، خودی و

دیگری، نظم و آشوب، بر اساس مکتب تارتو و نظریات یوری لوتمان در رمان‌های رضا قاسمی نویسنده مهاجر ایرانی و بهاء طاهر نویسنده تبعیدی مصری، پرداخته‌است که یکی از آثار بررسی‌شده قاسمی، رمان «چاه بابل» است.

- حسین طاهری و ویدا دستمالچی (۱۳۹۹) در مقاله «پیکرگردانی و گشت اسطوره‌ای در رمان چاه بابل اثر رضا قاسمی» با این پیش‌فرض که داستان بر پایه روایت سامی ماجرای هبوط دو فرشته مذکر به نام هاروت و ماروت و دل‌باختگی شان به زنی به نام زهره (ناهید) نوشته‌شده، به نمایش پیکرگردانی این سه و چگونگی انتقال خویشکاری هر کدام در رمان پرداخته‌اند.

۴- ضرورت و اهمیت تحقیق

با توجه به اشاره چندین‌باره نویسنده به برخی از کلیدی‌ترین بن‌مایه‌های عرفانی که اغلب از زبان راوی بیان شده‌است، تحلیل بن‌مایه‌های عرفانی در رمان و همچنین بررسی انگیزه شخصیت‌های رمان از گرایش به عرفان و معنویت دارای اهمیت و ضرورت است.

۵- بحث و یافته‌های تحقیق

۵-۱- بن‌مایه‌های عرفانی در رمان

گرایش به عرفان در این رمان ریشه در بحران هویت شخصیت‌ها دارد، به گونه‌ای که بارها به موضوع هبوط انسان به زمین و تلاش او برای رسیدن به هدفی قابل‌اتکا در زندگی اشاره شده‌است. تقریباً تمامی شخصیت‌های رمان به نوعی با موضوع بحران هویت درگیر هستند و در این میان، مندو به‌عنوان شخصیت اصلی، بیش از همه درگیر مشکلات روانی ناشی از بحران هویت است. یکی از موضوعاتی که در این رمان بارها مورد اشاره قرار گرفته، بحث بریده‌شدن «بال» است که مفهومی استعاری دارد (ن.ک: شمس‌نیا، ۱۳۸۱: ۹۵) و نویسنده با اشارات متعدّد به آن، معتقد است که انسان به‌دلیل بریده‌شدن بال هایش در زمین گرفتار شده و به‌دلیل وابستگی به تعلّقات دنیوی، توان قطع تعلّق از خواسته‌های نفسانی را ندارد اما این عدم توان عروج به عالم بالاتر او را از اعماق درون رنج-می‌دهد.

راوی بارها در جای‌جای رمان در هویت خود ایجاد تشکیک می‌کند و حتّی در مکالمه‌ای که با فیلیسیا دارد، به این موضوع اشاره می‌کند که در دوران نوزادی در اثر یک اتفاق پدر و مادرش او را از دامنه کوه پیدا کرده‌اند و مشخص نیست پدر و مادر واقعی او چه کسانی هستند. علاوه بر این، او در مورد شخصیت «شارل» هم که به گفته «آن‌لور» فرزند راوی است، ایجاد تشکیک می‌کند و بر این باور است که «شارل» هیچ شباهتی به او ندارد و فرزند او نیست.

موضوع بحران هویت راوی به محیطی که در آن پرورش یافته نیز مربوط است زیرا به گفته خودش در محیطی رشد کرده و تربیت یافته که همه چیز در آنجا جرم محسوب می‌شود و به همین دلیل انسان‌ها در آن سرزمین همواره احساس گناهکاری و مجرمیت می‌کنند و همین امر باعث می‌شود تا نقش‌هایی برخلاف ذات و جهان‌بینی خود بازی‌کنند و همین امر در نهایت منجر به بحران هویت می‌شود و او را به سمت عرفان سوق می‌دهد. البته در اینجا منظور از عرفان، ریاضت و مراقبه نیست بلکه «تلاش و تقلای انسان برای یافتن معنا و مفهومی برای زندگی است.» (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۹۰: ۸۶)

در مجموع، سبک زندگی راوی به گونه‌ای است که ناپایداری و گذرا بودن لذت‌های دنیوی را به خواننده گوشزد می‌کند، زیرا او با این که سوزناک‌ترین عشق را نیز تجربه می‌کند اما پس از مدتی از این عشق دل‌زده شده و معشوق (فیلیسیا) را ترک می‌کند.

در اینجا با ذکر شاهد مثال، به بررسی بن‌مایه‌های عرفانی در رمان پرداخته می‌شود:

سکون و آرامش

سکون در اصطلاح عرفانی، آرامش در کنف عنایت حق بر اثر توکل است. (رضایی تهرانی، ۱۳۹۳: ۱۵۸) نداشتن آرامش یکی از موضوعاتی است که بارها در رمان تکرار شده و شخصیت‌های رمان هر یک به گونه‌ای در پی کسب آرامش هستند اما هرگز روی آرامش نمی‌بینند و همین امر آن‌ها را به سمت عرفان سوق می‌دهد. راوی نیز در رمان به این موضوع اشاره کرده و آرامش را کیمایی می‌داند که در این زمانه وانفسا دست‌نیافتنی است:

«گمان نکنید کمال مردم آزاری داشت یا در آن روزگار وانفسا که آرامش حکم کیمیا را داشت بخل به خرج می‌داد و چشم دیدن همان مختصر آرامشی را نداشت که بعضی‌ها سعی می‌کردند داشته‌باشند.» (قاسمی، ۱۳۷۸: ۱۰)

راوی معتقد است که آرامش و سکون حلقه گمشده انسان معاصر است و دوری از وطن باعث شده تا او و هم‌وطنانش با نگرانی و اضطرابی جان‌گداز دست و پنجه نرم‌کنند. البته سخنانی که راوی در زمینه تنهایی و عدم آرامش بر زبان می‌آورد، صبغه‌ای عرفانی دارد و تنها در غم دوری از وطن خلاصه نمی‌شود. به عبارت دیگر، عدم آرامش و سکون در این رمان به معنای دوری از میهن و زادگاه جغرافیایی و محدوده خاص فرهنگی نیست، بلکه به مفهوم دوری از عالم معنا و مأوای حقیقی است.

غربت‌اندیشی

غربت‌اندیشی معادل اصطلاح حزن در عرفان است؛ «حزن، اندوه و تأسف قلب برای چیزی است که ازدست‌رفته یا به دست‌آمدنش ناممکن است. در طریقت، حزن تأسف بنده برای ازدست‌دادن کمالات و اسباب و مقدمات کمال است.» (سجادی، ۱۳۹۳: ۲۱۴) البته در تصوف خانقاهی و بعضاً در

زبان خواص اهل عرفان، مریدان به سفر کردن و جلای وطن سفارش شده‌اند و به جهت فواید مترتب بر آن، غربت‌گزینی و دوری از وطن مألوف را سبب تنبه و پندآموزی دانسته‌اند زیرا با جلای وطن صوفی به ضرورت نوعی از ترک تعلقات را تجربه می‌کند و با ترک یار و دیار در غربت گمنام و آسوده از رد و قبول مردمان، فرصتی برای تهذیب نفس و سفر باطنی می‌یابد و حتی با تحمل شداید و استقبال از رنج و غربت، در بوته ریاضت که از لوازم سیر و سلوک است، پالایش می‌یابد و مستعد ترقی به مراتب برتر می‌شود. (زهره‌وند، ۱۳۹۲: ۱۴۶) غربت در دنیای مدرن نیز تا حدودی به غربت عرفانی پیوندهای نزدیک دارد و بیشتر ناشی از اندیشه‌های مادی و قطع تعلق از جهان ماورای طبیعت است که منجر به فردگرایی لجام‌گسیخته و عقلانیت مدرن، علم‌گرایی صرف و تجربه محوری شد و در نتیجه وجه انکارناپذیری از وجود آدمی معطل‌ماند. انسان مدرن نه تنها از خاطرات ازلی و رؤیای جهان مینوی دور افتاد بلکه از پیوند با روح حاکم بر طبیعت نیز بی‌بهره شد و در غربتی مضاعف گرفتار آمد. این در حالی است که در دنیای انسان باستانی (بدوی) هر چیزی روحی داشت و روح انسانی یا روح ناخودآگاه جمعی او با روح طبیعت دمساز بود لیکن جای دریغ است که انسان منفرد و منزوی مدرن فاقد چنین انس و الفتی است. (یونگ، ۱۳۸۵: ۱۶۵)

در جایی از رمان به موضوع خودکشی اشاره شده و راوی معتقد است که بحران هویت و غم غربت در دنیا گاه منجر به خودکشی می‌شود:

«چشمش افتاد به هیکل لرزانی که در تاریکی آن سوی رود پرسه می‌زد. بارانی تیره‌ای پوشیده‌بود و به نظر پیرزنی فرتوت می‌آمد. انگار پی چیزی می‌گشت. گاه زمین را نگاه می‌کرد، گاه تا لب آب می‌آمد و عمق رودخانه را نظاره می‌کرد. سایه‌ای پریشان بود... آن طرف رود ... آن پیرزنه خودش را انداخت توی آب. (همان: ۱۳۶)

راوی در این رمان بارها به غربت انسان در دنیا اشاره کرده و حتی آواز خواندن را به مفهوم «حکایت دورافتادگی» به کار برده است؛ از نظر او آواز خواندن صرفاً به معنای تولید صوت آهنگین و دل‌نشین نیست بلکه به منزله سردادن حکایت فراق و دورافتادگی از عالمی دیگر است و نیاز به صرف انرژی و احساس فراوانی دارد و در نهایت منجر به تازه‌شدن درد و داغ جدایی از عالم معناست:

«مندو: خواندن آسان نبود. شعر نبود. دریدن پرده‌های پنهان بود. حکایت اول بود؛ حکایت دورافتادگی. اعتراف بود. اعتراف به همه چیز. پس آسان نبود. چیزی را از درون می‌کاست. چیزی که هیچ‌گاه برگشت نداشت. پس باید خرج چیزی می‌شد که ارزش داشت. این‌طور بود که نمی‌خواند، اما وقتی می‌خواند پا به دایره سحر می‌نهاد؛ افسون می‌کرد و از افسونیان هرکه را میلش بود به ریسمان نامری می‌کشید و با خود می‌برد.» (همان: ۱۴)

راوی در جایی دیگر به مضامین موسیقی ایرانی اشاره کرده و موسیقی ایرانی را سراسر حکایت دورافتادگی و هجران و انتظار موعود قلمداد کرده است:

«موسیقی ایرانی از دل شعر سر برآورده بود و شعر، همه حکایت رانده شدن از بهشت بود؛ حکایت هجران؛ و انتظارِ ظهور.» (همان: ۱۱۶)

در این رمان حکایت دوری انسان از عالم معنا، در مفهومی نمادین بیان شده و منظور از حسن غربت در این رمان، حسن گمشدگی در دنیایی است سراسر غم و اندوه که به هیچ وجه پاسخگوی نیازهای روحی و روانی انسان‌ها نیست.

اشاره به فرشتگان

فرشته یا ملک موجوداتی نامرئی و فراطبیعی که مأمور اجرای اوامر خدا در دنیا و آخرت‌اند و باور به وجود آن‌ها از اعتقادات مسلمانان است. (رستمی و آل‌بویه، ۱۳۹۳: ۸۹) اگرچه اغلب شخصیت‌های رمان اعتقادی به مسائل معنوی ندارند، اما هرگز نمی‌توانند از عالم معنویت و موجودات غیرمادی همچون فرشتگان غافل باشند و به همین دلیل بارها در رمان به فرشتگان اشاره شده است. در جایی از رمان، از زبان مدیر هفته‌نامه «رستاخیز فرشتگان»، دلیل انتشار چنین هفته‌نامه‌ای را علاقه مردم به اندیشیدن در مورد فرشتگان دانسته است:

«تلویزیون روشن بود و مدیر مجله «رستاخیز فرشتگان» توضیح می‌داد چه ضرورتی او را واداشته است چنین هفته‌نامه‌ای را منتشر کند: «مردم بیش از پیش به فرشتگان می‌اندیشند. فرشتگان همه چیز دارند جز جسم و این با زمانه ما که همه چیز به سوی فقدان جسمیت پیش می‌رود مطابقت دارد: کشف امواج رادیویی، تلویزیون، اختراع تلفن بدون سیم، جراحی با اشعه لیزر، کشف ضدماده و تازگی‌ها اختراع اینترنت... مدیر «رستاخیز فرشتگان» به پشتی صندلی تکیه داد و گفت: «یک بار که عازم مولوز بودم، سر پیچ تندی، فرمان از دستم بیرون رفت. ماشین چند بار معلق زد و داشت می‌رفت ته دره که در همین لحظه موجودی سراسر سپید و نورانی زیر بغلم را گرفت و از داخل اتوموبیل بیرونم کشید و آرام، کنار جاده، بر زمین نهاد.» (همان: ۲۳-۲۲)

در جای دیگری نیز به موضوع فرشتگان اشاره شده و مندو فرشتگانی مشاهده کرده که بال گشوده و به تاریکی مه فرورفته‌اند:

«در این دم، روی هره‌های بلند کلیسا، آنجا که ناوادن‌هایی به شکل جانوران جهنم ردیف شده‌اند، فرشتگانی را دید که بال گشودند و به تاریکی و مه فرورفتند. سکوت کرد. فلیسیا همچنان بازوی مندو را میان پنجه‌ها می‌فشرد.» (همان: ۶۶)

اگرچه در ظاهر امر، اشاره به فرشتگان در این رمان به تنهایی به معنویت و عرفان دلالت ندارد، اما نویسنده با اشاره به فرشتگان، در پی آن است تا خلأ معنویت در زندگی انسان‌های دوره مدرنیسم را بیان کند. به عبارت دیگر، از آنجاکه فرشتگان مظهر فقدان تعین و جسمیت هستند، مقصود نویسنده از

ذکر فرشتگان در رمان، جلب توجه به بُعد غیرمادی زندگی است که در دوره معاصر مغفول مانده و انسان دوره حاضر تشنه تجربه آن است.

مراقبه

مراقبه یکی از موضوعاتی است که در عرفان اسلامی همواره مورد تأکید قرار گرفته و عرفا توجه ویژه‌ای به آن داشته‌اند. البته مفهوم مراقبه در طول زمان دچار تغییراتی شده و در اندیشه‌های عرفانی نوظهور اهمیت خاصی یافته‌است. به هر حال، منظور از مراقبه در این مبحث، حالتی است که عارف یا هر شخص دیگری در موقعیت خاصی قرار گرفته و به تمرین تمرکز و آرامش ذهن پردازد.

در رمان «چاه بابل» نویسنده به حالت مراقبه اشاره داشته‌است. به‌عنوان نمونه، مجسمه مرد سیاه پوست بارها از طرف راوی به شیوه مرموز و معناداری توصیف شده و راوی معتقد است که این مجسمه صرفاً یک پیکر تراشیده از چوب نیست و رمز و رازهایی در خود دارد؛ در جایی از رمان، راوی حالت مجسمه را طوری توصیف می‌کند که گویی در حالت مراقبه نشسته و حال و هوایی عرفانی دارد:

«کمال همین طور که زیر بغل مرد سیاه‌پوستی را گرفته‌بود داخل شد. مندو حیرت زده از جا برخاست: «خدای من!» کمال جای مناسبی به مرد سیاه‌پوست داد؛ نوک مثلثی که یک گوشه اش خود او می‌نشست و گوشه دیگرش مندو. بوی غریب و کهنه چوب جنگلی فضای اتاق را انباشت. مرد بر زمین نشسته‌بود؛ آرنج‌ها تکیه به زانو‌ها، و دست‌ها دایره‌ای که در جلو به هم می‌رسید؛ تجسم اندوه. اما در چهره‌اش چنان آرامشی بود که وجود هر اندوهی را مشکوک جلوه می‌داد.» (همان: ۲۵-۲۴)

البته اشاره به حالت مراقبه مجسمه صرفاً توصیف وضعیت ظاهری آن نیست بلکه راوی نگاهی استعاری به این موضوع دارد و بر این باور است که انسان‌ها همچون مجسمه‌هایی با بال‌های بریده در دنیا گرفتار شده‌اند و تنها راه تسکین این درد مشترک، مراقبه و کسب آرامش از طریق گرایش به معنویت است.

خودشناسی

از خودبیگانگی و بحران هویت از مسائل مهم انسان مدرن است که باعث تقلای بشر برای کسب آرامش شده‌است. «هگل بر آن است که روح (جوهر) در جهان عینیات به سبب عدم‌سنخیت دچار از خود بیگانگی شده» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۴۹) و همین امر باعث پریشان‌خاطری و حس غربت انسان می‌شود. چنان‌که در مبحث مراقبه ذکر شد، مجسمه چوبی مرد سیاه‌پوست بارها موضوع بحث و مکالمه راوی و شخصیت «کمال» قرار می‌گیرد و در جایی از رمان، راوی ضمن بحث از ضرورت گذر از

مسائل روزمره و شناخت گوهر اصلی آفرینش، به این نتیجه می‌رسد که سازندهٔ مجسمه از طریق خودشناسی به مفهوم حقیقی زندگی دست‌یافته‌است:

«مندو دوباره به مجسمه خیره‌شد و گفت: به گمان من، تمام زندگی آدم‌ها چیزی نیست مگر جریان مداوم دوری و نزدیکی به «چیزها». بسیاری از این «چیزها» «هیچ» نیست مگر خرت‌وپرت‌هایی که بی‌جهت خود را درگیرشان کرده‌ایم. یا ما را درگیر خودشان کرده‌اند. مهم شناخت آن چیز اصلی‌ست که گوهر آدمی را تشکیل می‌دهد و دوری یا نزدیکی به آن سرنوشتش را. فکر می‌کنم این همان چیزی‌ست که سازندهٔ این مجسمه به آن رسیده‌است.» (همان: ۲۷)

مندو در این جا به موضوعی فلسفی و عرفانی یعنی ضرورت شناخت خویش اشاره کرده و تنها راه دوری از تشنّت و پریشان‌خاطری در دورهٔ مدرن را، شناخت آن چیزی می‌داند که گوهر آدمی را تشکیل داده‌است. بنابراین، از نظر نویسنده یکی از مهم‌ترین شیوه‌های کسب آرامش و سکون در دنیای مگشوش دورهٔ مدرن، شناخت خویش و آشنایی با گوهر وجود آدمی است.

تقلای عروج به عالم معنا

دنیای به ظاهر پیشرفتهٔ دورهٔ مدرن اگرچه بسیاری از نیازهای مادی انسان را برآورده کرده، اما انسان در دورهٔ معاصر از نظر روانی به شدت دچار اغتشاش درون و پریشان‌خاطری است و همواره در خلوت خود احساس می‌کند مهم‌ترین نیاز روحی او یعنی وصول به معشوق حقیقی تنها از طریق عروج به عالم معنا قابل تحقق است. در رمان «چاه بابل» نیز شخصیت‌ها به شدت احساس پوچی و بیهودگی می‌کنند و تقلای عروج به عالم معنا در درون آن‌ها شعله‌می‌کشد و نویسنده بارها با نمادپردازی و نگاه استعاری، به این موضوع اشاره کرده‌است.

مجسمهٔ چوبی مرد سیاه‌پوست و بال‌های بریدهٔ او بارها توسط راوی دست‌مایهٔ خلق مضامین عرفانی شده‌است؛ به گونه‌ای که کمال و مندو با اشاراتی استعاری، بریده‌شدن بال‌های مجسمه را تعبیر به هبوط انسان در دنیا می‌کنند و بر این باورند که انسان نیز همانند این مجسمهٔ بال‌هایش بریده‌شده و به دلیل گرفتاری و وابستگی به تعلقات دنیوی، توان پرواز به سمت عالم حقیقی را ندارد:

«وقتی کمال، با دو بال بزرگ سیاه در دو سوی بدنش، پا نهاد به آستانهٔ در، مندو بی اختیار صیحه زد: «ماموشکا!». لکهٔ لبخندی مرموز روی لب‌های کمال پهن می‌شد. بال‌ها را از خود جداکرد و در محل بریدگی، روی بدن مجسمه گذاشت. جرقه‌های خاکستر شدهٔ اندوهی ازلی پشت پلک‌های فرشته را مسخر کرد.» (همان: ۲۸)

راوی با این‌که در ظاهر گرفتار تعلقات دنیوی و عشق زمینی است، اما همواره به بی‌نتیجه بودن آن‌ها اذعان دارد و می‌داند که لذت‌های دنیوی پایدار نیست و هر کدام رنجی جان‌گداز در پی دارد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که کاش بال پروازی بود تا بتواند از دنیای وانفسا به عالم معنا عروج کند:

«مندو به میدان باستیل که رسید نشست روی هره سیمانی کنار کانال، و خیره‌شد به بال‌های طلایی مجسمه‌ای که وسط میدان بود. با خود گفت: کاش بال پروازی بود». (همان: ۳۴)

عالم ذرّ

یکی از موضوعاتی که انسان‌ها در زندگی روزمره تجربه می‌کنند، مواجهه با اشخاص ناشناسی است که گویی چندین سال قبل و در جایی دیگر آن‌ها را دیده‌اند؛ این موضوع از منظر عرفانی تعبیر به ملاقات در عالم ذرّ می‌شود، عالمی که همه انسان‌ها قبل از آفرینش یک‌بار ظاهر شده و همدیگر را ملاقات کرده‌اند. در اصطلاح روایی و قرآنی، «عالم ذرّ» یا «عالم آلست» یا «عالم قالوا بلی» یکی از جهان‌های آفرینش که در قرآن و روایات به آن اشاره شده است. بنابر عقیده اندیشمندان اسلامی، این عالم مربوط به دوران پیش از خلقت آدم و یا هم‌زمان با خلقت اوست. در عالم ذرّ تمام انسان‌هایی که قرار بوده تا روز قیامت به دنیا بیایند، به صورت «ذره» و به تعبیر بعضی از روایات به شکل مورچه ظاهر شدند. (سبحانی، ۱۳۷۳: ۱۲۷)

نویسنده به صورت پنهان و ضمنی به موضوع عالم ذرّ اشاره کرده و از این نماد عرفانی نیز در اثر خود بهره‌جسته است.

زمانی که مندو با فیلیسیا ملاقات می‌کند، احساس می‌کند هزاران سال است که او را می‌شناسد و در پیش از این در جایی دیگر او را دیده است:

«آیا فیلیسیا زیبا بود؟ مندو، چشمش که به او افتاد، نخست آن آشنای هزارساله را دید و عمق جادویی آن دریاچه نامسکون را.» (قاسمی، ۱۳۷۸: ۳۰)

عدد هفت

عدد هفت از اعداد رمزآمیز و مقدّس در ایران محسوب می‌شود که بعدها به وادی عرفان نیز راه یافته و عرفا در آثار خویش بارها به خاص بودن و تقدّس این عدد اشاره کرده‌اند. از موضوعات قابل توجه در رمان «چاه بابل» کاربرد متعدّد عدد هفت است که نشان می‌دهد نویسنده آگاهانه و تعمّداً از این عدد مرموز استفاده کرده است.

با توجه به کاربرد عدد هفت در عرفان، به کاربرد این عدد در رمان نظر افکنده‌ایم:

هفت طبقه بودن جهنم از موضوعاتی است که در روایات اسلامی و متون عرفانی به کاررفته و عرفا جهنم را دارای هفت طبقه می‌دانستند. نویسنده در رمان «چاه بابل» به پایین آمدن از ساختمان هفت طبقه به مثابه فرود آمدن به قعر چاهی تاریک نظر کرده است:

«این را گفت و پله‌های هفت طبقه را در چرخشی سرگیجه‌آور چنان فرود آمد که گویی به اعماق

چاهی ظلمانی فروغلتید.» (همان: ۳۳)

در شواهد مثال زیر نیز به عدد هفت اشاره شده است:

«آرنولد هم درد تو را دارد. سابقه کارش را جلوی هرکسی می گذارم، تعجب می کند. چرا نوازنده ای مثل او امروز بیرون گود ایستاده. هفت تا صفحه دارد؛ آن هم با کی؟» (همان: ۱۴۵)

«دوشنبه چهاردهم: بعد از طی هفت فرسنگ راه، به اتفاق «آبخوف» و سایرین روانه الکد شدیم. (همان: ۹۳)

تا هفت صبح نشسته بودیم توی بار هتل. گفتم تو دیگر خوابیده ای. آدمم منزل. (همان: ۱۲۷)

«پرده اول ساعت سه بعدازظهر، با ورود فلیسیا آغاز می شد و پرده دوم، ساعت هفت بعدازظهر، با ورود آرنولد...» (همان: ۱۵۷)

«آنجا طبقه هفتم جهنم بود. مرگ ساطوری بود بالای سر. فرود می آمد، اما نه آن دم که منتظر بودی.» (همان: ۱۷۰)

«چرا عذاب می دهی این قدر؟ می گویی چه کنم؟ گفتم... هفت سال پیش گفتم!» (همان: ۱۹۳)

با توجه به اهمیت عدد هفت در عرفان اسلامی از جمله هفت وادی بودن عرفان، نمی توان بسامد بالای آن را در رمانی اتفاقی دانست، زیرا نویسنده بارها از نمادهای عرفانی استفاده کرده است.

عشق

عشق یکی از کلیدی ترین مفاهیم عرفانی است که کم و کیف آن در متون عرفانی بارها مورد بحث قرار گرفته است. از موضوعاتی که به تفصیل در جایی از رمان مورد بحث قرار گرفته، موضوع عشق و تلقی های متفاوت از آن در فرهنگ غرب و شرق است. راوی به این موضوع اشاره می کند که عشق در مشرق زمین با عرفان درآمیخته اما در غرب، در مفهوم مجازی و انسانی آن مورد نظر است. در همین اثنا، کیفیت عشق عرفانی نیز توسط راوی توضیح داده می شود:

«جایی که از آن آمده بود عشق اساس آفرینش بود. خدا می خواست جمال خویش ببیند انسان را به شکل خود آفریده بود. خود را که در این آینه دید عاشق جمال خویشتن شد. آنجا، عشق های زمینی، در چرخ های ابدی، تکرار حادثه در آینه های موازی این اسطوره بود. آنجا هم، دیوارها اگر به یک بارگی فرومی ریخت، منظره غم انگیز «عشق ورزی با خود» دهشتی آخرالزمانی داشت. اما، شعله گدازان وصل هم بود؛ پرتوی که به هجران معنا می داد. مندو این دنیا را از دست داده بود، دنیای پشت پنجره قایق را هم به دست نیاورده بود. مانده بود معلق میان دو دنیا. دنیای آن توده وسیع «عشق بازان با خود» عاقبتی نداشت جز تولید خودشیفتگانی که رسم گفتگو و لمس دیگری را نمی شناختند. و اینجا، به کسی مثل آن زن پشت پنجره قایق که می رسید، وصل بود، گفتگو هم بود، اما اشتیاق و آرزومندی غایب بود.» (همان: ۳۵)

نویسنده از زبان راوی به تفاوت‌های میان عشق در جوامع غربی و شرقی اشاره می‌کند و بر این باور است که عشق در جوامع شرقی با شهود و عرفان درآمیخته و عشق زمینی به حاشیه رانده شده است و در مقابل، در سرزمین غرب تنها بُعد جسمی عشق مورد توجه قرار گرفته، عشقی که از شوق و آرزومندی خالی است.

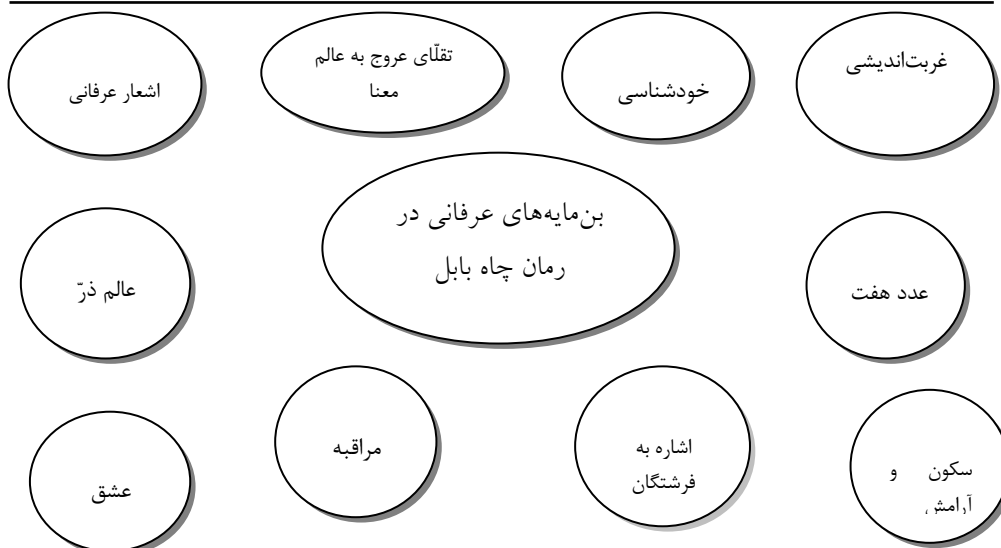
اشعار عرفانی

اشعار عرفانی حافظ دو بار در رمان به کار رفته و هر دو بار، زمانی که راوی حال عاطفی خوبی ندارد و از دنیا دل زده است، توسط او خوانده می‌شود. هر دو بار، راوی به موضوع هبوط انسان در دنیا و بی‌ثمر بودن زندگی دنیوی اشاره می‌کند که در واقع می‌توان گفت نتیجه‌گیری نویسنده از کلیت رمان در این دو شعر خود را نشان داده است زیرا مفهوم اشعاری که آورده شده، سراسر حسرت از هبوط به دنیا و تمایل به صعود از این چاه ظلمانی است:

«مندو، همینطور که از چشمانش آتش زبانه می‌کشید، در مایه «نوا» درآمد کرد: «طایر گلشن قدسم / چه دهم / شرح فراق / یاها یاها هاها / که در این / دامگاه حادثه چون افتادم» انعکاس صدا می‌خورد به دیواره‌های دو سمت رودخانه، تنوره می‌کشید میان مه و ابر، برمی‌گشت سینه می‌داد به آب و، معطر از خنکای شب، پرده‌های گوش فلیسیا را به لرزه می‌آورد: «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود / یاها یاها هاها / آدم آورد / در این دیر خراب آبادم.» (همان: ۶۶)

مندو شعر دیگری نیز از حافظ می‌خواند که اشاره به بی‌نتیجه بودن زندگی در دنیا دارد و مخاطب را به باده‌نوشی و بی‌خبری دعوت می‌کند. این شعر پایان‌بخش رمان است و گویی نویسنده از کل وقایع رمان به این نتیجه رسیده است که زندگی دنیوی معنا و مفهوم قابل‌اتکایی ندارد و باده‌نوشی و خود را به تغافل زدن بهترین راهکار کسب آرامش در دنیاست:

«می‌خور که هر که آخر کار جهان بدید / هی / هی / هی / از غم سبک برآمد و رطل / ه / ه / گرا / ها / ها / هاهاهاها / هان گرفت.» (همان: ۲۲۳)



نمودار ۱: بن‌مایه‌های عرفانی در رمان «چاه بابل»

نتیجه‌گیری

بررسی بن‌مایه‌های عرفانی در رمان «چاه بابل» نشان می‌دهد که نویسنده در کنار پرداختن به موضوعاتی به ظاهر پیش‌پافتاده همچون مسائل جنسی و زیرپا گذاشتن برخی تابوهای اخلاقی، به برخی موضوعات عرفانی نیز اشاره کرده و هرگز مفهوم زندگی را معطوف به لذایذ و شهوات ندانسته‌است. قاسمی با خلق شخصیت‌هایی که هرکدام به‌نوعی در منجلاب بحران هویت گرفتار آمده‌اند، چاهی از جنس «از خودبیگانگی» ترسیم کرده که هرکدام از شخصیت‌ها به‌نوعی در آن چاه گرفتار شده‌اند و گاه گرایش به معنویت و عرفان به‌عنوان تنها راه نجات آن‌ها معرفی شده‌است.

شخصیت مندو به‌دلیل شکل‌گیری شخصیت و هویتش در جامعه‌ای بسته و مملو از سنت‌های جرم‌انگار، همواره در کشاکش روانی است؛ به‌گونه‌ای که نه توان رهایی از تابوهای گذشته را دارد و نه می‌تواند در عالم غرب، بدون دغدغه زندگی کند.

سایر شخصیت‌های رمان نیز به‌نوعی با بحران هویت مواجهند و در مجموع، رمان چاه بابل توصیف تقلای بی‌نتیجه انسان‌هایی است که در چرخه باطل بی‌معنایی زندگی گرفتار شده‌اند و راهکارهایی همچون علاقه و اشاره به فرشتگان و تمایل درونی به عروج از دنیا نیز نمی‌تواند آرامش مطلق را برای آن‌ها به ارمغان بیاورد.

از مهم‌ترین موضوعات عرفانی در رمان می‌توان به ضرورت کسب آرامش، غربت‌اندیشی، فرشتگان، مراقبه، خودشناسی، تقلای عروج، عالم ذرّ، تقدس عدد هفت، عشق و انواع آن و اشعار عرفانی اشاره کرد.

منابع و مأخذ

- ۱) بشیریه، حسین. (۱۳۸۴). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی. تهران: نی.
- ۲) جعفری، محمدتقی. (۱۳۷۱). عرفان اسلامی. تهران: دانشگاه صنعتی اصفهان.
- ۳) ذکاوتی قراگزلو، علیرضا. (۱۳۹۰). بازشناسی و نقد تصوف، تهران: سخن.
- ۴) رستمی، محمدزمان و آل‌بویه، طاهره، (۱۳۹۳). سیری در اسرار فرشتگان، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۵) رضایی‌تهرانی، علی، (۱۳۹۳). سیر و سلوک: طرحی نو در عرفان عملی شیعی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۶) سبحانی، جعفر. (۱۳۷۳). منشور جاوید قرآن. چاپ سوم. قم: مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام).
- ۷) سجادی، سید جعفر، (۱۳۹۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
- ۸) قاسمی، رضا. (۱۳۷۸). چاه بابل. سوئد: نشر باران.
- ۹) یثربی، سیدیحیی. (۱۳۸۴). عرفان نظری. تهران: بوستان کتاب.
- ۱۰) یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۵). مشکلات روانی انسان مدرن. ترجمه محمود بهفروزی. تهران: جامی.

مقاله‌ها

- ۱) دستجردی، مجتبی. (۱۴۰۰). «بررسی مؤلفه‌های مکتب اکسپرسیونیسم در رمان هم‌نواپی شبانه ارکستر چوب‌ها». فصلنامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا). دوره ۱۳. شماره ۴۹. پاییز ۱۴۰۰. صص ۶۹-۹۴.
- ۲) زهره‌وند، سعید، (۱۳۹۲)، غربت‌اندیشی صوفیانه و بازتاب آن در شعر فارسی، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، دوره ۷، شماره ۲ - شماره پیاپی ۲، صص ۱۰۵-۱۴۰.
- ۳) طاهری، حسین و دستمالچی، ویدا. (۱۳۹۹). «پیکرگردانی و گشت اسطوره‌ای در رمان چاه بابل اثر رضا قاسمی». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. س ۱۶، ش ۵۸. صص ۱۸۵-۱۵۹.

پایان نامه و رساله

- ۱) احمدی، پریسا. (۱۴۰۱). «بررسی تطبیقی نشانه‌شناسی فرهنگی رمان‌های رضا قاسمی و بهاء طاهر با تکیه بر آرای یوری لوتمان». خلیل بیگزاده. رساله دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه رازی کرمانشاه.
- ۲) شمس‌نیا، محمدامین، (۱۳۸۱). «فرهنگ استعارات شاهنامه». محمدرضا صرفی و محمدصادق